

روان نگری

تحليل روان پزشکی ۲۱ شخصیت
برجسته علمی، فلسفی و هنری جهان

روان‌نگری

تحلیل روان‌پزشکی ۲۱ شخصیت
برجسته علمی، فلسفی و هنری جهان

تألیف

ژان - مارک آلبی

ترجمه

دکتر اکبر پویان‌فر

روان‌پزشک





ژان - مارک آلبی

روان‌نگری

(تحلیل روان‌پزشکی ۲۱ شخصیت برجسته علمی، فلسفی و هنری جهان)

فروست: ۴۰۵

ترجمه: دکتر اکبر پویان‌فر

ناشر: انتشارات کتاب ارجمند

صفحه آرا: فاطمه نویدی

طراح جلد: احسان ارجمند

ناظر چاپ: سعید خانکشلو

چاپ: سامان، صحافی: روشنگر

چاپ اول، آبان ۱۳۹۳، ۱۱۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۲۹۵-۲

www.arjmandpub.com

این اثر، مشمول قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ است، هر کس تمام یا قسمتی از این اثر را بدون اجازه مؤلف (ناشر) نشر یا پخش یا عرضه کند مورد پیگرد قانونی قرار خواهد گرفت.

سرشناسه: آلبی، ژان - مارک.

(Alby, Jean-Marc)

عنوان و نام پدیدآور: روان‌نگری: تحلیل روان‌پزشکی ۲۱ شخصیت برجسته علمی، فلسفی و هنری جهان / [ژان - مارک آلبی، آندره بورگینیون، فیلیپ پارک]; ترجمه اکبر پویان‌فر

مشخصات نشر: تهران: کتاب ارجمند، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص، قطع: رقعی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۲۹۵-۲

عنوان اصلی: Psychoscopie: regards de psychiatres sur des personnages hors du commun, 1993.

موضوع: نبوغ و جنون -- نمونه پژوهی: خلاقیت -- نمونه پژوهی: مشاهیر -- سرگذشتنامه

شناسانه افزوده: بورگینیون، آندره- ۱۹۹۶ م.

(Bourguignon, André); پارک، فیلیپ

(Parquet, Philippe)

شناسانه افزوده: پویان‌فر، اکبر، ۱۳۱۳-، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ / ۱۷۹ / BF۴۲۳

رده‌بندی دیویی: ۱۵۳/۹۸۰۹۲۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۱۲۴۱۰۵

مرکز پخش: انتشارات ارجمند

دفتر مرکزی: تهران بلوار کشاورز، بین خیابان کارگر و ۱۶ آذر، پلاک ۲۹۲، تلفن ۸۸۹۸۲۰۴۰

شعبه مشهد: ابتدای احمدآباد، پاساژ امیر، انتشارات مجد دانش تلفن ۰۵۱۱-۸۴۴۱۰۱۶

شعبه اصفهان: دروازه شیراز، خیابان چهارباغ بالا، پاساژ هزارجریب تلفن ۰۳۱۱-۶۲۸۱۵۷۴

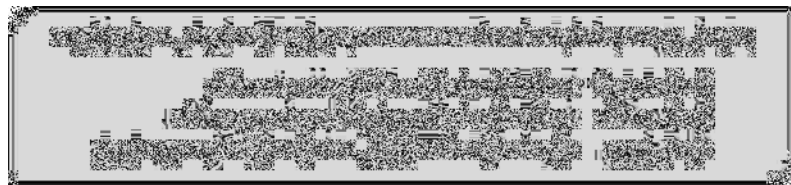
شعبه رشت: خیابان نامجو، روبروی ورزشگاه عضدی تلفن ۰۱۳۱-۳۲۳۲۸۷۶

شعبه بابل: خیابان گنج‌افروز، پاساژ گنج‌افروز تلفن ۰۱۱۱-۲۲۲۷۷۶۴

شعبه ساری: بیمارستان امام، روبروی ریاست تلفن ۰۹۱۱۸۰۲۰۰۹۰

شعبه کرمانشاه: خ مدرس، پشت پاساژ سعید، کتابفروشی دانشمند تلفن ۰۸۳۱-۷۲۸۴۸۳۸

بها: ۷۵۰۰ تومان



فهرست

۷	یادداشت مترجم
۸	پیشگفتار سرپرستان
۹	مقدمه ناشر
۱۱	ویلهم رایش (روانکاو - اتریش)
۱۵	ژرژ سیمون (ادبیات - بلژیک)
۱۹	سوزان والادون - موریس اوتریلو (نقاش - فرانسه)
۲۷	فردریک نیچه (فیلسوف - آلمان)
۳۲	مارسل پروست (نویسنده - فرانسه)
۳۷	موریس راول (موسیقیدان - فرانسه)
۴۲	رومن گاری (نویسنده - فرانسه)
۴۶	کامیل کلودل (مجسمه‌ساز - فرانسه)
۵۰	آنتونین آرتود (ادبیات - فرانسه)
۵۶	اگوست استریندبرگ (نویسنده - سوئد)
۶۱	سالوادر دالی (نقاش - اسپانیا)
۶۶	آندی وارهُول (نقاش - آمریکا)
۷۲	اورسن ولز (تئاتر و سینما - آمریکا)
۷۶	لودویگ ویتگنشتاین (فلسفه - اتریش)
۸۰	پی‌یر پائولو پازولینی (کارگردان - ایتالیا)
۸۴	مارلین مونرو (هنرپیشه - آمریکا)
۸۸	لویس کارول (نویسنده - انگلیس)
۹۲	هوارد هیوز (سینما - آمریکا)
۹۷	آمادئو مودیلیانی (نقاش - ایتالیا)
۱۰۲	اگن شیله (نقاش - اتریش)
۱۰۷	پل ورن (ادبیات - فرانسه)
۱۱۱	واژه‌نامه

یادداشت مترجم

سال‌هاست که سرنوشت انسان‌های استثنائی توجه مرا به خود معطوف داشته است و مقالاتی نیز دربارهٔ بعضی از آن‌ها نوشته‌ام و سال‌هاست که این کتاب در کتابخانه‌ام خفته است.

اخیراً بار دیگر آن را مرور کردم و فکر این‌که می‌تواند برای بسیاری از متخصصین همکار و یا هموطنان عزیز و علاقمند به این نوع مباحث مفید واقع شود، به اینجانب، همت لازم برای ترجمهٔ حدوداً یک سوم کتاب را داد و این انتخاب درخصوص شخصیت‌هایی بود که فکر کردم برای هموطنان مأنوس‌ترند.

دلیل دیگری که همت‌ام را تقویت کرد، اعتقادم بر این بود که زندگی و سرنوشت این افراد می‌تواند اکثر ما انسان‌های معمولی و متوسط را تحت تأثیر قرار دهد، بدین ترتیب که عامل نگاهی تازه به خودمان باشد و نقش تازه‌ای بر ذهن و تفکرمان برای شناختی بیشتر و بهتر از خودمان بدهد و بتوانیم بهتر سرنوشت‌مان را در دست بگیریم.

دکتر پویان‌فر

روان‌پزشک

پیشگفتار سرپرستان

گاهی شرایط و حوادث تاریخی و زمان و مکان فرصتی به انسان‌های استثنائی برای نمایش و درخشش می‌دهند، ولی در مورد خصوصیات شخصیتی آن‌ها چیزی نمی‌گویند.

مطالعهٔ افراد استثنائی و تأثیرگذار بر دوران خود، قبل از هر چیز ما را دعوت به تفکر در مورد معجزه‌آساترین آفریدهٔ طبیعت، یعنی انسان می‌کند که به قول فیلسوف معروف "پاسکال" غول غیرقابل درکی است. در ادامه به جستجو و کشف خصوصیات مشترک شخصیت‌های نامبرده و مورد مطالعه در این مجموعه خواهیم پرداخت.

این انسان‌ها به جهات متعدد نظر ما را جلب می‌کنند. آن‌ها در عین این‌که در نهایت طبعی انسانی دارند، عامل تغییرات و تحولات مهم فرهنگی و اجتماعی نیز هستند. آن‌ها به وضوح نشان می‌دهند که انسان تا چه اندازه قادر است بهترین و بدترین باشد!

با در نظر گرفتن این نکته که هیچ بررسی ولو روان‌پزشکانه و روانکاوانه نمی‌تواند به تنهایی پدیدهٔ استثنائی و نبوغ را در نزد انسان‌ها توضیح دهد، مطالعهٔ تعدادی از بیوگرافی‌ها این حُسن را دارد که می‌تواند نمایانگر رابطهٔ کودکی، دیوانگی و مرگ نزد آن‌ها باشد.

افراد استثنائی و به‌خصوص نوابغ خلاق، تمام عمر کیفیت‌های فکری کودکی خود از جمله کنجکاوی و تخیلات و خلاقیت را حفظ می‌کنند، در مقابل هر پدیده‌ای مثل یک کودک شگفت‌زده می‌شوند و از خود سؤال می‌کنند. البته یک انسان نابغه، فقط کودک نیست بلکه هم‌زمان کمی هم دیوانه است! نبوغ اغلب نوعی همزیستی با اختلالات روانی، از نوروز گرفته تا تغییرات خلقی و پسیکوز و حتی جنون دارد. این پدیده برای اعضاء خانوادهٔ فرد نابغه نیز اعتبار دارد و علت احتمالی حداکثر رشد و گاهی رشد مهیب بعضی از ظرفیت‌های روانی می‌گردد، همان‌طور که در طی سطور این کتاب منعکس خواهد شد.

مقدمه ناشر، چرا این کتاب؟

تولد این کتاب به خاطر کنجکاوی ناشری است که در صدد حل یک معماست: "آیا تمام شخصیت‌های خارج از حالت عادی (استثنائی) کم و بیش دیوانه‌اند یا نه؟" یک خالق هنرمند، یک عارف برجسته، یک نویسنده یا فیلسوف، یک رهبر، یک "تاجر" بزرگ و ... آیا همه اجباراً در مرز هنجار طبیعی و آسیب‌شناسی بیمارگون قرار دارند و اگر جواب مثبت است در کدام دامنه این شیب قرار می‌گیرند؟

برای جواب به این سؤال درخواست نظر روان‌پزشکی که تجربه عمیق در روان‌انسان را دارد، ضروری بود. وجود این نظرات در هر بیوگرافی که در جستجوی واکنش‌ها و خصوصیات فردی است، احتمالاً به روشن‌گری و وضوح بیشتر شخصیت‌ها کمک کرده است. ولی مطالعه تعداد معینی از شخصیت‌های معنی‌دار امکان‌پذیر نبود مگر در چارچوب مطالعه و کاری گروهی.

بدین منظور، در وحله اول چند گروه روان‌پزشک علاقه‌مند به این نوع مطالعه و در عین حال علاقه‌مند به هنر و نویسندگی در پی چند گردهم‌آیی تشکیل شد و تعدادی از اسامی شخصیت‌های استثنائی پیشنهاد گردید. تنها شرط، کم و بیش معاصر بودن یا به‌رحال متعلق به صد سال اخیر بودن آن‌ها بود؛ یک کمیته خبره تعدادی از اسامی را انتخاب کرد و بیوگرافی به گروه‌های سه تا چهار نفره روان‌پزشکان سپرده شد. جمعاً بیش از دویست روان‌پزشک فرانسوی در این مطالعه شرکت کردند. این طرح گروهی بلندپروازانه جهت اعتبار بیشتر نیاز به تأیید و سرپرستی چند شخصیت مهم دنیای روان‌پزشکی نیز داشت. پروفیسور "آلبی"، "بورگینیون" و "پارکه" قبول این زحمت کردند.

مرگ زودرس هم اغلب هم‌نشین این افراد است، چه مرگ خود آن‌ها یا مرگ یکی از نزدیکان‌شان، والدین، خواهر یا برادر یا فرزندان‌شان "رافائل"، "موزارت"، "شوین"، "واتوی نقاش"، "ژریکو"، "رمبو شاعر" و ... از آن جمله‌اند.

نکته جالب دیگر در این بررسی، این است که این افراد به خاطر بلاغت و استثنائی بودن منش، افکار و خصوصیات شان دور از جماعت انسان‌های معمولی دیگر با آزمون‌های بسیار سخت زندگی و رنج و دردهای بیشمار مواجه و در نبرد بوده‌اند. این خصوصیات چه مثبت و چه منفی مبداء و جوهر نبوغ‌شان بوده است، آنچه که یک‌بار دیگر باید اقرار کنیم این است که رمز نبوغ ناگشودنی است.

پروفسورهای سرپرست:

Pr. Jean Marc Alby H.Saint-Antoine Paris

Pr. Andr'e Bourguignon Universute' Creteil

Pr. Philipp Parquet Universite' De lille

ویلهلم رایش

روانکاو - اتریشی

۱۸۸۷-۱۹۵۷



بیوگرافی

"ویلهلم" در سال ۱۸۸۷ در وین متولد شد. او اولین فرزند یک خانواده بورژوا بود. مادرش حساس، اهل مطالعه و خانه‌دار و پدرش مردسالار، حاکم و در رابطه با همسرش حسود بود، تحصیلات ابتدایی او تا ۱۴ سالگی در خانه گذشت و سپس، بعد از خودکشی مادرش به دبیرستان رفت. پدر او پس از فوت همسرش مردی افسرده‌حال و در معرض خودکشی بود، ولی چند سال بعد، احتمالاً به علت بیماری سل فوت کرد.

"ویلهلم" در ۱۸ سالگی داوطلبانه به ارتش پیوست و به عنوان افسر به خدمت پرداخت. او در عین حال وارد دانشکده حقوق شد، ولی به سرعت به تحصیلات پزشکی روی آورد؛ در طی دوران تحصیلی، روانکاوی را از خلال آثار "پل فدرن" روانکاو معروف و "فروید" کشف کرد و با "فدرن" یک دوره روانکاوی را گذراند. در سال ۱۹۱۹ عضو انجمن روانکاوان وین شد. چندین سال بعد مقاله "انرژی کنش جنسی" را در مجله سکسولوژی منتشر کرد که در آن از امنیت پدیده جنسی بحث کرد. کار و پژوهش او از آن پس وقف بررسی روابط جنسی جهت پیشگیری از روان‌رنجوری‌ها شد.

در فاصله سال‌های ۳۰-۱۹۱۸ به طور کلی به سیاست علاقمند شد و کوشش و سعی‌اش بر این بود تا افکار و تئوری‌های "کارل مارکس" را با تئوری روانکاوی "فروید" وفق و آشتی دهد.

"رایش" به تدریج در کار خود از تکنیک متداول روانکاوی فاصله گرفت و در حالی که "رکن بی طرفی" را کنار می‌گذاشت، به جسم و واکنش‌های جسمی

مراجعات نیز پرداخت. به طوری که در سال ۱۹۲۷ رسماً از "فرویدیسم" جدا شد و خود انجمن جدیدی به نام "انجمن اطلاعاتی سوسیالیست درباره مسائل جنسی و سکسولوژی" را تأسیس کرد.

ویلهلم در سال‌های ۳۳-۱۹۳۰ به "برلن" رفت و به پایه‌گذاری مراکز بهداشت روانی پرداخت و در عین حال شاهد صعود "ناسیونال سوسیالیسم" در "آلمان" بود. از حزب کمونیست استعفا داد. شش سال قبل از جنگ را در کشورهای اسکانندیناوی گذراند. از یک سو به بسط نظریات خود پرداخت و از سوی دیگر، کماکان در جستجوی تجربی برای تولید نظریه‌های نو بود که به تئوری "انرژی کنش جنسی" منجر شد. این تئوری ورای تئوری‌های سیاسی و روانکاوی کلاسیک است.

در جنگ جهانی دوم به آمریکا مهاجرت کرد و تا آخر عمر در آن جا ماند. در این مهاجرت بیشتر به "بیوفیزیک" و به ویژه به قوه مغناطیسی علاقه‌مند شد. پس از این مطالعات فرضیه‌ای تازه را ارائه کرد. این فرضیه حاکی از وجودی مرکزی در بدن انسان است که انرژی جنسی در آن متمرکز است و می‌توان این مرکز را با امواج "الکترومغناطیس" تحریک و فعال نمود.

این پدیده و انرژی را "اورگونوتیک" نامید و استفاده‌ی طبی از آن را توسط دستگاهی که ساخت، "اورگونوترپی" نام نهاد. برای "رایش" این انرژی حیاتی، نوعی انرژی کهکشانی است.

در سال ۱۹۵۷ استفاده از این دستگاه قدغن شد، ولی او اعتنایی به قانون نکرد و کماکان به درمان با دستگاه ادامه داد. بدین خاطر محاکمه و محکوم به زندان شد و پس از ۸ ماه در نوامبر سال ۱۹۵۷ در پی بیماری در زندان در گذشت.

مروری بر آسیب‌شناسی روان‌پزشکان

نزدیکان و همکاران "رایش" در مورد او نظریاتی ابراز داشته‌اند که از نظر بالینی جالب هستند از جمله، از بی‌حوصلگی، بی‌قراری و عدم نرمش او در برابر عقاید و افکار دیگران شکایت کرده‌اند. به طوری که برقراری روابط متعادل با او غیرممکن بوده است. زیرا او انتظار داشت که همه افکار و نظریاتش توسط دیگران بدون چون و چرا مورد قبول واقع شوند. چرا که خود را نابغه‌ای

می‌دانست که صد سال پس از مرگش شناسایی خواهد شد. عدم انعطاف در مقابل نظریات دیگران، خودخواهی و حسادت، و دست و دلبازی ضد و نقیض و بیش از حد موجب دوری همکاران و افرادی می‌شد که به کارها و مطالعات او علاقه‌مند بودند. شدت و حدت دفاع از افکارش دیگران را می‌راند و از او دور می‌کرد و بدین جهت، زندگی او را یک سری مهاجرت در جستجوی سرزمین و مردمی که به تمامی ایده‌های او بگردند، تشکیل می‌داد. "رایش" احساس گزند و آسیب و قربانی شدن می‌کرد و علت آن را عدم شعور و فهم یا دشمنی محیطی می‌دانست که خصوصیت مدرن و نوگرایی کشف‌های او را درک نمی‌کردند.

او حتی زمانی که "فروید" بعضی از نظریات و ایده‌هایش را قبول نکرد، احساس طردشدگی کرد و عمیقاً جریحه‌دار شد. به طوری که در افسردگی فرو رفت و زمینه را برای ابتلا به سل ریوی آماده کرد؛ بیماری‌ای که در اثر آن برادر و پدرش در ۲۶ سالگی فوت کرده بودند. بدین خاطر چندین دوره روانکاوای شخصی او بی‌حاصل گردیدند.

برای تأیید شخصیت بیش از پیش بیمارگونه او می‌توان به زمانی اشاره کرد که یکی از همکارانش ناپدید شد. توضیح وی این بود که آن همکار توسط کمونیست‌ها به هدف دست یافتن به رموز محرمانه او ربوده شده است. وحشت جدایی از همسرش، او را وادار به نوشتن اعتراف‌نامه کرد. همسران دیگرش نیز از حسادت و وحشتناک او رنج می‌بردند و این مطلب زندگی زناشویی را غیرقابل تحمل می‌کرد.

در اواخر عمر، به‌خصوص در زمان محاکمه ادعا می‌کرد که قانون را عوض خواهد کرد و کارمندان سازمان کنترل بهداشتی را متهم به "فاشیسم سرخ" می‌نمود. وخامت حال روحی‌اش تا به حدی رسید که فکر می‌کرد هواپیماهایی که از آسمان آزمایشگاه عبور می‌کنند برای جاسوسی کشفیات او عمل می‌کنند، در حالی که این کشفیات می‌توانند انسان را از حملات هوایی دیگر کهکشانیها نجات دهند.

دل‌بستگی او به تئوری لیبیدوی فروید باعث ادعای او بر کشف مبدأ و انرژی کنش‌های جنسی شد و در این زمینه، تئوری شخصی "ارگاسم" را عنوان کرد. تئوری بیوانرژی را آن‌قدر رشد داد که "انرژی اورگونوتیک" او گسترش جانی پیدا

کرد.

در اواخر عمر غوطه‌ور در افکار مگالومانی، حتی خود را مسیحی دانست که برای حفظ انسانیت ظهور کرده است. در این زمینه، همان‌طور که قبلاً نیز گفتیم "رایش" از همه به‌خصوص همراهان و همسران خود انتظار داشت که نه تنها از خودگذشتگی داشته باشند، بلکه فرمانبردار و پیرو بدون قید و شرط او باشند. در حالی که خود او در زندگی خصوصی از هیچ قاعده‌ای پیروی نکرد و دائم در کمین خیانت، جاسوسی و دزدی از دیگران بود.

در همه پدیده‌های ذکر شده، مکانیسم دفاعی فرافکنی عمل می‌کند. در بیوگرافی او شاهد رقابت و حسادت شدید او با برادر کوچک‌تر در رابطه با مادر و حتی پدرش هستیم. او مادرش را می‌پرستید و به او وابستگی داشت. و یکی از علل خودکشی مادرش را بنابر شایعات تقصیر "ویلهم" می‌دانند، زیرا ظاهراً اوست که تحت تأثیر حساسیت بیمارگون و حس انتقام، نزد پدر به مادر اتهام خیانت می‌زند.

چند ماه قبل از مرگ، "رایش" توسط یک کمیسیون مورد معاینه روان‌پزشکی قرار گرفت و تشخیص "بیماری پارانویا" داده شد. متخصصان در کنار هذیان‌گزند و آسیب و مگالومانی، هوش سرشاری در او یافتند.

شور و هیجانی که "رایش" در اثبات و دفاع از عقایدش نشان می‌داد، شباهت زیادی داشت به عشقی که ایده‌آلیست‌ها از خود برای دفاع از ایده‌آل‌های خود از جمله آزادی و آزادگی مطلق فردی نشان می‌دهند.

شرایط محیطی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی سرکوب‌کننده آن زمان به همراه احساس طرد شدن در اوایل زندگی، بدون تردید نقشی در عدم تعادل و تطبیق ساختار شکل‌گیری شخصیت پارانویا و سوق هذیانی آن داشته‌اند؛ ساختاری که در رابطه با تاریخچه زندگی شخصی او بوده است.

ژرژ سیمنون

ادبیات - بلژیکی

۱۹۰۳-۱۹۸۹



بیوگرافی

"سیمنون" در سال ۱۹۰۳ در "لیژ" متولد شد و تا سن ۱۹ سالگی در همان شهر ماند. او خانواده‌ای خورده بورژوا داشت؛ پدرش حسابدار بود و مبتلا به بیماری قلبی. مادرش خانه‌داری با اصلیتی هلندی آلمانی است و زندگی را در احساس عدم امنیت مالی و ترس از نداری گذراند. "ژرژ" برادر کوچک‌تری داشت به نام "کریستیان" که بسیار مورد توجه مادر بود؛ در حالی که او "به درد هیچ کاری نمی‌خورد!". "ژرژ" به اجبار در سن ۱۵ سالگی تحصیلات خود را به خاطر بیماری پدر و لزوم کار کردن ترک کرد.

چنان عطش خواندن و نوشتن داشت که در سن ۱۲ سالگی به نام مستعار "ژرژسیم" برای روزنامه "گازت لیژ" مقاله می‌نوشت و به‌عنوان روزنامه‌نگار همکاری کرد.

در ۱۹ سالگی و تحت تأثیر دوست نقاشش "تی جی" عازم "پاریس" شد و به کار منشی‌گری مشغول شد. ولی بقیه وقت خود را صرف نوشتن رمان‌های عامه‌پسندی کرد که به صورت پاورقی در روزنامه‌ها چاپ می‌شد. در سال ۱۹۲۳ با "تی جی" ازدواج کرد. کار کوچک خود را رها و تمام وقتش را صرف نویسندگی کرد. با اختراع شخصیت "مگره" در سال ۱۹۲۹ شهرت یافت و مورد پشتیبانی منتقدان و خوانندگان قرار گرفت. شخصیت "مگره" در فاصله رمان عامه‌پسند و ادبیات اصیل قرار داشت و برای او محرکی شد تا به نگارش "رمانی جدید"، رمان "خشونت" و بالاخره رمان "اتوبیوگرافی" بپردازد.

"سیمنون" فردی کنجکاو و بیقرار بود و در پاریس اغلب منزل عوض می‌کرد

و یا به مسافرت می‌رفت به طوری که دورترین نقاط دنیا را شناخت. در اوایل جنگ جهانی دوم به جنوب فرانسه پناه برد و پسر اولش "مارک" در سال ۱۹۳۹ متولد شد. در اواخر جنگ به امریکا رفت و ده سال در آنجا ماند. در سال ۱۹۴۹ از "تی جی" جدا شد و با خانمی به نام "دنیز" در نیویورک ازدواج کرد. محصول این ازدواج دو فرزند بود؛ اولی یک پسر به نام "جوننی" و کمی بعد دختری به نام "ماری جو" که در سال ۱۹۵۳ به دنیا آمد. سال ۱۹۵۵، سال بازگشت به اروپا بود، مدت کوتاهی در جنوب فرانسه زندگی کرد و سپس خانواده او در "سوئیس" اقامت گزید. در آنجا، پسر دیگری به نام "پیتر" به دنیا آمد ولی با این وجود، رابطه بین زن و شوهر خوب نبود و عاقبت پس از چندبار بستری شدن "دنیز" در کلینیک روانی؛ زندگی مشترکشان به جدایی منجر شد.

در سال ۱۹۷۸، "ماری جو"، دختر جوانش خودکشی کرد و "ژرژ سیمنون" در پی این فاجعه بزرگ نویسنده‌گی را متوقف ساخت. چند سال بعد، اثری تحت عنوان "خاطرات خصوصی" که در حقیقت هدیه او به فرزندانش بود، را منتشر کرد.

"ژرژ سیمنون" در سال ۱۹۸۹ در اثر یک تومور مغزی در سن ۸۶ سالگی در شهر "لوزان" درگذشت.

مروری بر آسیب‌شناسی روان‌پزشکی

برای شناخت شخصیت "سیمنون" می‌توان به مطالعه بیوگرافی و "خاطرات خصوصی" او پرداخت. مکمل آن مصاحبه‌ها و به‌خصوص مصاحبه تلویزیونی اوست، که وی از زندگی خود می‌گوید. سؤال اینجا است که آیا این صحبت‌ها و کوشش‌ها برای توجیه زندگی خود است یا توجیهی در مقابل تاریخ؟

مطالعه "خاطرات مگره" شاید اجازه دهد رابطه‌ای بین نوشتار و شخصیت او پیدا کنیم. نویسنده می‌کوشد تا به نوعی خود را با نوشتن شخصیت "مگره" توجیه کند، او به‌خصوص می‌خواهد تفاوت و فاصله‌ای بین خود و این شخصیت که در عین مجذوب کردن، ترس و بیمی نیز در او به وجود می‌آورد، قائل شود؛ ولی در عین حال، اعتراض به نوعی تشابه نیز می‌کند و تنها شرکت در دسیسه‌ها را نمی‌پذیرد و آن را در جهت فراتر رفتن از احساس یکنواختی و خشکی که احتمالاً در بعضی از رمان‌ها به خواننده منتقل می‌شود،

می‌داند. "مگره" قهرمانی فعال و خالق است، درست عکس احساسی که مادر از او داشت؛ مادری که خود همیشه در خانه غمگین و ساکن بود و نمی‌توانست احساساتش را بیان کند. در واقعیت، "ژرژ" گو این‌که پر از احساس به مادر بود ولی نمی‌توانست زمانی طولانی حضورش را تحمل کند و بدین خاطر، همه مسئولیت‌ها را در رابطه با مادرش به "دنیز" همسرش سپرده بود.

مهاجرتش به آمریکا را نیز می‌توان به نوعی دوری و فاصله انداختن از مادر دانست. چندین ازدواج و رابطه‌های متعدد با زنان را شاید بتوان جستجوی مادری ایده‌آل دانست؛ ایده‌آل زنانه‌ای که بالاخره به تحسین و تمجید او بپردازد زیرا مادرش حتی از موفقیت و شهرت پسرش نتوانست به هیجان بیاید، او که می‌خواست که پسرش در "بلژیک" و نزدیک به او زندگی کند.

خصوصیت‌های چندی در شخصیت "سیمنون" جلب توجه می‌کنند: لزوم احساس قدرت که به اشکال مختلف؛ در کار نویسندگی، خلق و تولید رمان خود را بروز می‌دهند و شدت فعالیت جنسی که تا سنین بالا هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند؛ فعالیتی که بدون تردید و قبل از هر چیز جنبه تضمین و اطمینان‌بخشی آن اهمیت داشته است. رعایت انضباط و کمال‌طلبی که شباهتی به "یادگارخواهی" پیدا می‌کند. در مواقع کار همیشه یک لباس را می‌پوشید و برای خود وظیفه می‌دانست که هر روز حتماً قسمتی از مثلاً فلان کتاب را تمام کند. در کار باغبانی که مورد علاقه‌اش بود بسیار مرتب و دقیق و با وسواس عمل می‌کرد و به خصوص میوه‌ها را برای حفظ از گزند پرنده‌ها می‌پوشانید.

از دیگر خصوصیات او، تضاد فاحش بین گفتار و کردارش است. او اصرار دارد که خود را از طبقات محروم جدا نکند و به پول و ثروت اهمیتی ندهد ولی آخرین مدل اتومبیل‌های لوکس و متعدد و یا خانه‌های بزرگ اعیانی و قصروار را می‌خرد و ادعا دارد که همه این‌ها به خاطر ایجاد کار برای مستخدم‌های متعدّدش است.

به همین ترتیب، رفتار جنسی و تعدد روابط را در زندگی خود در رابطه با نیازهای فراوان خود می‌داند و با خنده می‌گوید "تقریباً مثل تمام مردها!" از دیگر خصوصیات او، نیاز به توجه و تأیید دیگری و حتی مورد هوس و تمتع دیگری قرار گرفتن بود، بدین ترتیب بود که تمام اوامر "دنیز" همسر بیمارش را اجرا می‌کرد. در عین حال همه جای منزل را "میکروفون" کارگذارده

بود و حتی بعضی از غذاها را از ترس مسموم شدن نمی‌خورد. خودکشی دخترش احتمالاً به خاطر گرفتار و محبوس شدن در رابطه‌ای ناسالم و مشکوک با پدرش بود.

گرایش در اصطلاح به "هیپوکوندری" و ترس از بیماری و مرگ، از دیگر مشغولیات ذهنی او بود. گرایش به مصرف الکل نتیجه این نگرانی است و بازگشت از امریکا بالاخره منجر به مراجعه او به پزشک گردید، زیرا فکر مرگ ناگهانی او را ترک نمی‌کرد و همین‌طور ترس و "فوبیا" از جمعیت و ازدحام. از نظر روابط اجتماعی، او هیچ‌گاه رابطه عمیق و طولانی و استواری با کسی برقرار نکرد و به نوعی خودکفایی خودشیفته و وسواس‌گونه قناعت کرد. به همین ترتیب، او در هیچ مکانی مستقر نشد.

این احساس‌ها و رفتارها حکایت از بیقراری و اضطراب عمیق و نهفته‌ای می‌کنند که نتیجه‌اش جستجو و انتظاری مبهم است. در تأیید این تفسیر، خود او می‌گوید "در تمام عمر و هم اکنون هر انتظاری برایم غیرقابل تحمل است و خود را معلق در زمان احساس می‌کنم، در خلاء..."

این اقرار به نوعی ترس از مرگ را تأیید می‌کند، دفاعش در برابر ترس از مرگ از یک طرف موجب خلاقیت هنری و نویسندگی او می‌گردد و از سوی دیگر باعث تحسین طبیعت و پدیده‌های خارق‌العاده آن نظیر طوفان و رعد و برق و دیگر نشانه‌های زندگی می‌شود. این مسئله، میل جنسی وحشی‌وار و بدون مرزش را توجیه می‌کند.

تضاد شخصیتی او در زمانی تظاهر می‌کند که از دعوت نشدن به ضیافت پادشاه بلژیک (به خاطر طلاق همسرش) شدیداً جریحه‌دار می‌شود و یا در مقابل انتقاد از رمان‌هایش در روزنامه‌ها حساسیت فوق‌العاده نشان می‌دهد و انتقادهای همسر سابقش را تحمل نمی‌کند...

در بعضی از آثارش نوعی غم به چشم می‌خورد که حاکی از ساختار دروغ‌نویسنده‌ای در خود فرو رفته است که قادر به نشان دادن احساسات خود نیست. نوشته‌های بیوگرافی با وجود نشان دادن "لیبید" لجام‌گسیخته که نشانه‌هایی از مبارزه با اضطراب مرگ و نیستی هستند، اگر ابراز شوند همیشه از هیجانان شادی‌بخش کوتاه‌مدت حکایت می‌کنند.